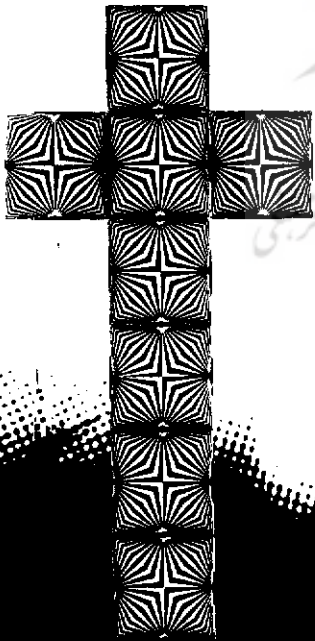


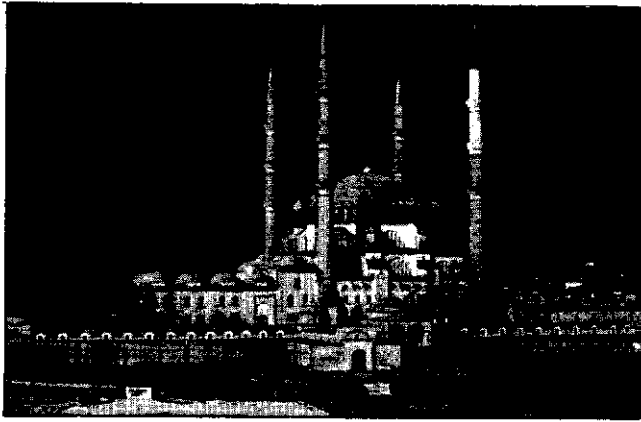
میعادگاههای تاریخی مسلمانان و مسیحیان

دیالوگ:

ایمان، سیاست*



شهرستان کاشانی و مطالعات تاریخی
لیلی مصطفوی کاشانی
رتال جامع علوم انسانی



رسالات دفاعی است، در اینجا مدنظر است.

طی چهارده قرن گذشته آثار ناشی از روابط متقابل اسلام و مسیحیت از نظر تاریخی و نیز از نظر کلامی حائز اهمیت بسیار است، بخصوص آنکه عمر این رابطه بطول عمر اسلام میرسد، رابطه‌ای که براساس انواع اختلافات و برخوردها ادامه پیدا کرده است: دوران فتوحات مسلمانان، جنگهای صلیبی، "بازپس‌گیری" دوران اخیر استعمار و پس از آن مبارزه برای کسب استقلال و نهایتاً دوران تجدید حیات اسلام که از عمده سرفصلهای تاریخچه آن بشمار میرود. در ضمن دوران همزیستی یا همان "میعادگاههای" تاریخی در بلاد شام و اسپانیا و دیگر نقاط وجود داشته است. ما چه بسیار مطالب که درباره شکستها و پیروزها، درباره طلوع و افول قدرتها خوانده‌ایم ولی کمتر با این "میعادگاهها" آشنا شده‌ایم.

بهرحال اینطور بنظر میرسد که بدوران تلخ خصوصتها بعتراب بیشتر بر میخوریم تا دوران صلح و تفاهم. گرچه اخیراً درباره دوران اول برخورد مسلمانان و مسیحیان و انواع رویاریها که با هم داشته‌اند، با توجه بزمینه و فضای اینگونه برخوردها، طی نیمه دوم قرن حاضر بیشتر تحقیق شده است تا طی تمامی قرون گذشته.

بدون شک مسلمان و مسیحی مدت زمان درازی در مجاورت یکدیگر بوده و هر کدام تا حدی در دیگری نفوذ داشته است، ولی در عین حال نسبت باختلافات عمیق بین اسلام و مسیحیت آگاهی کامل داشته‌اند، بخصوص در زمینه کلام. در واقع باید گفت که تمدن اسلامی از یک سیر توأم با ابداع و ابتکار بهره‌مند بوده که این خود تا حدی مدیون فکر باز مسلمانان در کسب دانش و فرهنگ دیگران بشمار میرفت. بطور کلی مسلمان و مسیحی هر دو در سیر پیشرفت تمدن سهم بسزایی داشته‌اند ولی هنگامی که این سؤال مطرح میشود که انگیزه اصلی فتوحات مسلمانان که از شبه جزیره عربستان آغاز شد و آنچنان بیابکانه و قاطعانه از "تین‌شان" تا آنسوی جبال "پیرنه" را دربر گرفت، چه بوده است. پاسخ رایج و قراردادی حتی از جانب مورخان مثبت مسیحی درباره گسترش اسلام در خاورمیانه، خاور نزدیک و شمال آفریقا غالباً

مقدمه: دیالوگ (هم سخنی) ادیان فقط بمعنای مطالعه ارتباط داخلی و مشترک نظامهای مربوط بتفکر دینی نیست، بلکه راهی است برای اینکه بتوانیم با ادیان دیگر با دیدگاهی بازتر از آنچه غالباً بآن عادت کرده‌ایم، روبرو شویم.

از همین روی درک تحولات تاریخی و نتایج آنها اعم از خوب یا بد و نیز شناخت، آمیزش و نشر افکار و عقاید دینی نیز ضروریست. چنین دیالوگی فارغ از هرگونه تداخل سیاسی یا ایدئولوژیکی و صرفاً بر اساس آنچه پس زمینه ملاقات امروز دین یا همان گذشته مشترک اسلام و مسیحیت محسوب میشود و نیز چگونگی ارتباط آن با برداشت غرب از اسلام بعنوان پیش زمینه و مهمتر از همه نقش برجسته ارتقای معنویت مورد بحث این مقاله است.

ایجاد ارتباط بین آنچه در گذشته رویداده و آنچه مضمون هم سخنی امروز دین را تشکیل میدهد، از اهمیت خاصی برخوردار است. نادیده گرفتن این امر منجر بآن میشود که بسیاری از واقعیات بدهی بطور صحیح تفسیر نشود، بخصوص هم سخنی اسلام و مسیحیت که کارچندان آسانی نیست. در اینجا هم سخنی بین اصول عقاید دو دین و دو فرهنگی که در گذشته آشنایی کمی با یکدیگر داشته‌اند، مطرح نیست، بلکه سنگینی بار قرون گذشته با تمامی برخوردهای نظامی، اختلافات دینی و رقابتهای تجاری و در نتیجه بسیاری تلخکامیها و عداوتها و نیز خاطرات همزیستی و آشتی احساس میشود و بی‌جهت نیست که مسأله همجواری جغرافیایی و فرهنگی اسلام و مسیحیت شرق را بهنگام بررسی ارتباط این دو دین همیشه باید درنظر داشت.

البته در اینجا تاریخچه کامل اسلام و مسیحیت مطرح نیست، بلکه برابر با حدود مشخصی که در نظر گرفته‌ام، فقط برخی از موارد مهم ارتباط اسلام و مسیحیت را که از نظر پس زمینه هم سخنی اسلام و مسیحیت مذاهب مطرح میکنم. بعبارت دیگر تمیز اینکه آیا هم سخنی میتواند صرفاً "تجلی حقیقت لایتغیر الهی باشد و این خود تنها دلیل آن میتواند باشد و یا اینکه هم سخنی تداوم همان سیاستهای خلفا، سلاطین و امپراطوران گذشته براساس مناظرات دیپلماتیک و مسابقات

مغشوش و مبهم است و بیشتر این نکته را یادآوری میکند که موفقیت‌های ناشی از فتوحات نظامی عامل مهمی در اسلام آوردن اجباری مردم سرزمینهای اشغال شده بوده است. البته شکی نیست که واقعیات تاریخی همیشه در معرض تفسیرهای گوناگون قرار میگیرد.

تاکنون چند مورخ بوده‌اند که تشرف اجباری را بدین اسلام از جمله خصایص فتح سرزمینها توسط مسلمانان بحساب نیاورده و یا اینکه شیوه تسامح و مدارای مسلمانان را با مسیحیان عامل مهمی در پیشروی سریع مسلمانان در سرزمینهای مسیحی دانسته‌اند؟ پس چه بهتر است که محققان و متفکران در جهت ارتقاء و تفاهم دینی و فرهنگی این دو دین بیشتر سعی کنند، تا اینکه بشعله‌های اختلاف و عدم اطمینان دامن زده شود. بنابراین لزوم آشنایی با برخی از رویدادهای تاریخی و نیز با زیر و بم مفاهیم و اصطلاحاتی مانند هم سخنی، جدل، رقابت، وحدت و تفاهم در اینجا مطرح میشود.

ما تاریخیچه بی‌شماری از رنجها و مصائب مسیحیان ارتدکس تابع امپراطوری عثمانی در قرن هجده و تا قبل از براندازی این امپراطوری خوانده‌ایم. ولی تاکنون چند بار بما گفته شده است که واکنش مسیحیت شرق در قرن ۱۳ نسبت به کلیسای لاتین که از طریق فرانکهای (فرنگیان) جنگ صلیبی چهارم که بآنها تحمیل شده بود، بسیار شدید بوده است و اینکه همزیستی با مسلمانان برای آنان بمراتب آسانتر بوده است تا با مسیحیت غرب قرون وسطی، و اینکه چگونه مسیحیان "سرزمین مقدس" (اورشلیم) که تحت حکومت مسلمانان از حقوق و امتیازاتی بهره‌مند بودند، بهنگام سلطه "فرانکها" مانند همین مسلمانان بعنوان اتباع "غیرفرانک" و "فاقد امتیاز" شناخته شده بودند. در حقیقت خصومت کلیسای لاتین با این مسیحیان در مصائبی که ارتدکسها بعلت قتل عام و خونریزی تحمل کرده‌اند، منعکس است و این طنز بزرگی است در تاریخ ارتباط اسلام و مسیحیت، ولی براساس همین ارتباط است که روایات وحشتناک درباره قلع و قمع، یورش، تبعید و آزار و شکنجه میشنویم. گفته میشود که در تمامی نواحی اسپانیا، شمال آفریقا، مصر و سوریه مبارزات اسلام و مسیحیت با یکدیگر فقط برنجها و محنتهای بسیار و خونریزیهای ناگفتنی منتهی شده است، اعم از اینکه این روایات درباره نهضت شهدای مسیحی در اسپانیا باشد یا درباره کشتار مسلمانان در گرانادا (غرناطه) در سال ۱۴۹۰ که با "باز پس گرفتن" اسپانیا خاتمه یافت.

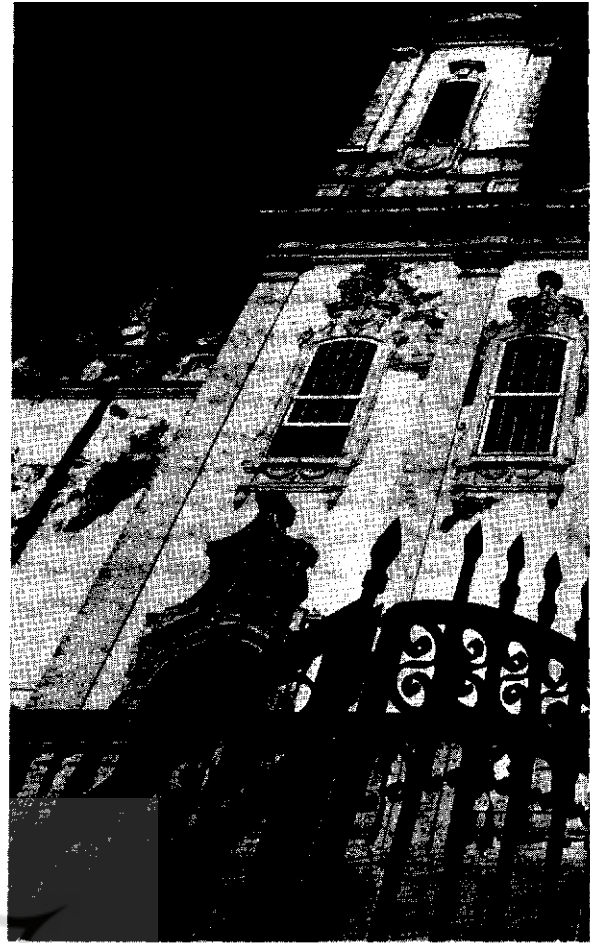
همانطور که نسبت بنزدیکی مسلمانان اندلس و مسیحیان سرحدات اسپانیا خیلی کمتر میدانیم تا چگونگی ارتباط این مسیحیان با هم کیشان خود در آنسوی جبال "پیرنه" و اینکه مسیحیان اسپانیا صرفاً مبارزینی بدون تفاوت و بدون احساس نسبت بمسلمانان نبوده‌اند. در حقیقت میتوان گفت "میعادگاهایی" این چنین در افقهای تیره و تار تلخکامیها و

عداوت‌های پنهان گشته و فقط گوشه و کنار آنها برخی اوقات بچشم میخورد.

آگاهی از چگونگی روابط تاریخی فارغ از تفکر دکماتیک منبع سرشاریست برای ارتقای هم سخنی و هم سخنی هنگامی میتواند رسالت خود را انجام دهد که حوادث گوناگون را در طی قرون گذشته نیز در مد نظر داشته باشد. در غیر اینصورت فقط به تجزیه و تحلیلی سطحی منجر میشود و باید گفت که بسیار ناخوشایند است، چنانچه افراد متعددی به هم سخنی "با دیدی سطحی و غیر آکادمیکی بآن نگرسته و صرفاً" بعناصر ناپایدار و حوادث زودگذر ولی مهیج متمسک شوند. پس چه بهتر که ما با نفوذ فرهنگی که این دو دین دراز مدت برهم داشته است، نیز آشنا شویم تا صرفاً با کشمکشها و مبارزات آنها و اما درباره صلیبها، مظهر شدیدترین تجاوزات ناشی از عقاید افراطی برضد اسلام، که تا قلب سرزمینهای اسلامی پیشروی کردند. باید اذعان داشت که این واقعتی غیرقابل انکار است که آنها با خود نه صلح بلکه شمشیر آوردند. حال آنکه از سوی دیگر می‌بینیم مورخی مانند آرنولد توین بی در کتاب خود تحت عنوان "مطالعه تاریخ" درباره رابطه مسلمانان و مسیحیان شرق خاطرنشان میکند: "قلمرو شمشیر نه، بلکه سرزمین مؤدت براساس همبستگی بود."

درباره تأثیر اسلام در پیشرفت تفکر غربی باید در جستجوی آن همزیستی و تجانس توأم با ابداع بود که در میان ویرانه‌های ناشی از مبارزات انهدامی تحقق یافت.

یکی از بهترین برخوردارهای فرهنگی را باید براساس



(۷۵۰-۸۴۹) که هر دو معاصر و دشمن تجسیم خداوند بودند، نمی‌شویم.

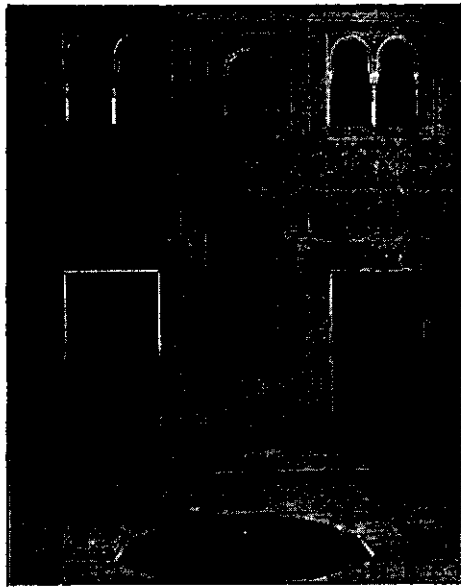
بدین ترتیب در دل فتوحات و شکستهای مسلمانان و مسیحیان ما با روحیه مطلوبی بر پایه قرابت نه خصومت مواجه میشویم، همانطور که "نیکلای کوزاس" در نوشته‌های خود اعلام داشت: "گفتگو و نه شمشیر، میتواند بهترین پاسخ باختلافات دینی باشد." ولی چنین روحیه‌ای که میتوانست راهگشای هم سخنی در غرب باشد، چندان پایدار باقی نماند. همانطور که طی کمتر از یک قرن نوشته‌های "مارتین لوتر" علیه اسلام گواهی بودند در خصومت مسیحیان غرب با مسلمانان و ادامه این برداشت منفی را از دیدگاه مسیحیت لاتین میتوان در "دوزخ" دانته و سپس در کتابی تحت عنوان "ردّ دین محمد" بقلم "ژان آندرمور" در قرن پانزده دید که این ادعا نامه ناروا الهام بخش کتابهایی برضد اسلام بوده است.

با توجه به مسیحیت غرب فقط کافیسست بگویم که ثمره جنگهای صلیبی همانا روابط تلخ مسلمانان طی قرون و نسلهای بعد که منجر بسوء تعبیرهای بسیار درباره اسلام شد. این طریق برخورد را با اسلام در قرن هجده میتوان یافت، همان موقعی که اروپا بدنبال جنگهای مذهبی دلسرد و ناامید از دین، از تعصبات دینی و عدم تسامح روی گردانده و تحت فلسفه منورالفکری بسوی نوعی تسامح ناشی از لامذهبی روی می‌آورد. انعکاس این تحول را در مبارزه برای تسامح دینی برهبری افرادی مانند "ولتر" نیز میتوان یافت که آثار وی از جمله "میثاق مدارا" در افکار عمومی درباره مسیحیت و بی‌اعتنایی بآیین مسیح تأثیر بسزایی داشت. در حقیقت میتوان گفت مفهوم تسامح و مدارا ثمره دوران بی‌اعتنایی به دین و تزلزل آن محسوب میشد و چنین برخوردی با تفکر دینی منجر بآن شد که اسلام در قرن هجده نیز بعنوان نمونه‌ای از پیشداوری، تعصب و خرافات شناخته شود که انعکاس آنرا در اثر "ولتر" بنام "تعصب یا پیامبر محمد" (۱۷۴۱) میتوان یافت که در حقیقت ولتر در آن در جهت انتقاد از دین اسلام را نشانه گرفت. چنین برداشتی از اسلام طی قرن هجده نتیجه برخوردهای شدید اسلام و غرب بود که با تضعیف تهدیدات نظامی عثمانی چنین برخوردی با اسلام شدت یافت. بدین ترتیب اگر غرب تا آن موقع مسلمانان را بعنوان سلحشورانی مبارز میشناخت، طولی نکشید که مسلمانان بعنوان شرقیانی ضعیف و بی‌اراده در احاطه فضاهایی مملو از راز و رمز و اوهام معرفی می‌شدند. بدیهی است که دوران استعمار نیز تأثیر مهمی در عرضه چنین باورهای کلیشه‌ای که قالب آنرا ذهنیت غربی ساخته بود، داشت.

بدین ترتیب تمدن غربی طی دوران پس از عصر مسیحیت همراه با نفوذ و گسترش سکولاریسم و تضعیف مبانی اعتقادی اسلام را نیز در قالب تعصب و خرافات می‌شناخت. در واقع درباره اسلام چه بسیار سوء تعبیرها و سوء تفسیرهایی که نمی‌شد و در حالی که نگرش غرب به

میراث فرهنگی غنی بلاد اسلامی دانست که رشته ارتباطی بین فرهنگ یونان - که بوسیله مسلمانان آسیای صغیر و اسکندریه اخذ شده و توسعه یافته بود - و اروپا را بوجود آورد. آیا میتوان چنین میعادگاهی را فراموش کرد؟ جایی که تعلیمات ارسطو در گستره تمدن اسلامی نهایتاً از طریق "ابن رشد" به "ابن میمون" رسید و بدین طریق هردو آنها پل بین فلسفه یونان و اروپا را تکمیل کردند انتهای آنرا به "ابن رشد شناسان لاتین" رساندند. همانطور که تماسهای فرهنگی و شکوفایی مسلمانان و مسیحیان در غرب در آمیزه سبک معماری مسلمانان و بزانتینها در اسپانیا بچشم میخورد و نفوذ مسلمانان اندلس در غزل‌سرایان یا تروبادوره‌های "پروانس" در فرانسه. و اما درباره منظومه‌های مربوط به جنگ مسلمانان و مسیحیان آنسوی جبال "پیرنه" همین بس که "چکامه رولان" قرن‌ها بعد از راه ادبیات قرون وسطی فرانسه بمراتب بیشتر شنیده میشد تا پژواک چکاچک شمشیرها.

در ضمن باید از آنها که در دل سیاهی ناشی از جنگها و مبارزات علنی سیاسی و نظامی در جستجوی نورالهی برآمده بودند، در اینجا یاد کرد. بدین ترتیب شاید بتوان گفت که یکی از بهترین میعادهای تاریخی مسلمانان و مسیحیان شرق همانا تعلیم صوفیه است که پژواک خود را تصوف مسیحی و در تأکید بر قرب الهی می‌یافت. البته جزئیات ارتباط تصوف با ذکرگویی مسیحیان شرق در اینجا موضوع بحث ما نیست، همانطور که وارد چگونگی ارتباط نهضت شمایل شکنی مسیحیان شرق طی سالهای ۸۴۳-۷۲۶ با دوران معتزله



اسلام همچنان بر اساس ذهنیت صلیبیون متحجر باقیمانده بود، در سوی دیگر می‌بینیم که تجلی ایمان و اخلاص اسلامی همچنان در زندگی روزمره فرد مسلمان ادامه یافته، بدون آنکه تغییری کند با ثابت قدمی بمبارزات خود طی دوران استعمار در جهت نفی آداب و رسوم و فرهنگ غرب ادامه میداد که طی مبارزات شدید برای کسب استقلال و سپس طی دوران تجدید حیات دین اسلام ادامه پیدا کرد.

از سوی دیگر در اواسط قرن بیستم اوج دوران سکولاریسم و آیین غربی کردن جهان، مدرنیسم غرب در نتیجه جنگ و کشتار با نوعی دلسردی و ناامیدی برخورد کرد، در حقیقت انسان غربی دیگر تحمل لامذهبی و پیروی از اعتقادات نامهای بنام ناسیونالیسم، فاشیسم و کمونیسم نداشت و با توجه باینکه تسامح دینی فضیلتی بحساب می‌آمد، خواه ناخواه در نگرش به دین اسلام هم تحولاتی بوجود آمد. بدین ترتیب پس از قرنها مسأله در حدودی مملو از سوء تعبیر و تفسیرهایی براساس احساسات غلط سرانجام مسأله هم سخنی اسلام و مسیحیت بعنوان ثمره غرب مطرح شده و از آنجا که کریستولوژی اختصاصی و انحصاری مسیحیت مانعی بر سر راه هم سخنی با مسلمانان بود، طولی نکشید که نوعی مسیحیت جامع و فراگیر در جهت پیدا کردن راههای مناسب برای تبادل نظر بیطرفانه براساس وحدانیت الهی و در جستجوی مقاصد و آرمانهای توحیدی مطرح شد.

همزمان با این تحول که هم سخنی با مسلمانان در محدوده تفکر و کلام اسلامی حالت آکادمیکی پیدا کرده و با زمینه اجتماعی اسلام کمتر مانوس و درگیر بوده، از سوی دیگر می‌بینیم که مسلمانان با چه مقاومت شدیدی در جهت تحکیم مبانی دینی و فرهنگی بر اساس لزوم مبارزه با غربی شدن فرهنگ و اخلاقیات شروع کردند. عنصر اصلی این مبارزه همانا آگاهی مسلمانان نسبت بگذشته‌شان بود و هم به

ارزشهای اجتماعی و فرهنگی دین اسلام و می‌بینیم که ناظران خارج از گود و غربی، این حرکت را بعنوان تجدید حیات اسلام بدنبال دوران فتور و انفعال تعبیر میکردند، در حالی که اسلام هرگز از بین نرفت و همیشه بمبارزه خود طی قرون متمادی ادامه میداد و اکنون نیز علی‌رغم آنکه کوشش میشود که بسوی جامعه منسجم‌تر پیشروی کنیم، آیا ذهنیت غربی همچنان با همان نگرش قرون وسطایی عجین نیست؟ و می‌بینیم چگونه روزنامه نگاران، سیاستمداران و جامعه شناسان غربی با توسل با اصطلاحات گمراه کننده همچنان اسلام را برابر با خشونت و عدم تسامح معرفی کرده و آنرا دشمن غرب قلمداد می‌کنند. و در اینجا این سؤال مطرح است که هم سخنی اسلام و مسیحیت در عصر حاضر تا چه حد میتواند این نوع نگرش را نسبت باسلام تغییر دهد. در پاسخ باین سؤال برخی اوقات اظهار نظرات بدبینانه‌ای نیز میشود. مثلاً برخی بر این اعتقادند که هم سخنی کم و بیش نوعی سیاست تبلیغاتی غرب است که اسلام را بعنوان دکترین انتزاعی فارغ از زمینه‌های اجتماعی آن در نظر گرفته و صرفاً بدنبال مسائل جالب و مطلوب امروزی مانند صلح و برکت در صدد آنست که بنحوی بر اختلافات فاحش ایدئولوژیکی فایق آید، برخی دیگر نیز در این رهگذر هم سخنی اسلام و مسیحیت را براساس جنبه اروپا محوری و غربزدگی آن و در قالب جهانشمولی مسیحی مداری میدانند. البته ما این نوع بدگمانی و اظهار نظرات بدبینانه را رد می‌کنیم، بلکه کاملاً امیدواریم که هم سخنی این چنین تأثیرات تاریخ و گذشته اسلام و نیز جنبه‌های مختلف فرهنگ اجتماعی آنرا در نظر گیرد و افراد با ذهنیت غربی را وادار کند که بپذیرند اسلام بهرحال دینی است بسیار شخصی و بهمان اندازه بسیار اجتماعی.

پس دیالوگ بمنزله تمهیدست فزاتر از سیاست و بالاتر از سوء تعبیرهای گذشته و عدم اطمینانهای کنونی. دیالوگ در حقیقت راهست برای آدمی جهت شناخت بیشتر خود از طریق مطالعه و شناخت گذشته متقابل و قرابت حال. ما نباید فراموش کنیم که طی قرون متمادی آنگاه که کلیسای لاتین از واقعیات اسلام بی‌اطلاع بود، کلیسای شرق از همان آغاز با اسلام و فرهنگ آن آشنا بوده است و مسلمانان نیز از سوی دیگر بآن بدیده استعمارگر نمی‌نگرند. در حقیقت جایگاه تولد مسیحیت در خاورمیانه است و بدیهی است که صرفاً نمی‌تواند بتمدن غرب تعلق داشته باشد. پس چه بهتر که در حال حاضر بجای تأکید بر نتایج و ارزیابی مبارزه و رقابت مسلمان و مسیحی بایکدیگر بدنبال همان دیدگاه انسان کامل باشیم که مطابق آن انسان شبیه خداوند یا بعنوان خلیفه خداوند بر روی زمین است؟ آیا معادگاهی از این مناسب‌تر میتوان یافت؟ این چنین همجوار یکدیگر و در جوار قرب الهی بودن همان ارتباط الهی است که در هر زمان و هر مکان افراد بشر را با یکدیگر متحد می‌نماید، و در حقیقت این بزرگترین

کتابشناسی گزینشی

1- La littérature polemique musulmane contre le christianism, depuis ses origines jusqu' au x 111e siecle , Ali,Bou ama, Alger, Entreprise nationale du livre, 1988.

2- Process and status in Conversion and Continuity. Richard Bu lliet. Columbia University, 1990.

3- Western Views of Islam in the Middle Ages. R.W. Southern, Harward University press, Cambridge, Massachusettes, 1962.

4- Guidelines for Dialogue between christians and Musilms, Maurice Bormans, Paulist press, New York, 1985

5- Muslim - christian Encounters, William Montgomery watt. London, 1991.

6-Islam and Christianity Bardu D. Kateregga, David W. Shenk Erdmans publishing co, Michigan, 1981.

قدرت است در جهت وحدت و نه جدایی.

قدرت ایمان و ایثار بهترین محک است برای شناخت قدر و اعتبار هرگونه هم سخنی و در محدوده چنین هم سخنی است که پیروان ادیان مختلف متوجه میشوند که نظامهای پیشین که روزگاری رقیب یکدیگر محسوب میشدند، میتوانند از طرق مختلف با نیل یوحنا نیت الهی بسعادتمو موعود برسند. از همین روی میتوان گفت که اتحاد و همبستگی افراد در پرتو محبت الهی تحقق می‌یابد. در حقیقت ما خداوند را با صفت رحمان میشناسیم که مفهوم آن از آنچه مسیحیان با یوحنا ی مقدس گفته‌اند، فرقی ندارد. همانطور که در سال اول یوحنا ی رسول (۴:۱۶) آمده است "خدا محبت است و هر که در محبت ساکن است، در خدا ساکن است و خدا در وی".

در ضمن این گفته میتواند انعکاس آن چیزی باشد که در ایران باستان "جاویدان خرد" خوانده میشد و گویای دیدگاهی جهانی و ابدیست که جوامع اهل کتاب را از طریق همبستگی اجتماعی براساس فضایل عدالت، اخوت و مدارا با یکدیگر مرتبط میسازد، آیا در ملاقات امروز دین ما بنحوی در صدد آن نیستیم که این دعوت را برای تفاهم دینی بر پایه ایمان، رحمت و محبت الهی اجابت کنیم؟ آیا ما برای پایان دادن تمامی آنچه موجب سوء تفاهم و مجادله بین مسلمانان و مسیحیان میشود، در اینجا جمع نشده‌ایم؟ واقعیات گذشته و حال ما را وامیدارد تا زمینه را برای هم سخنیهای آینده آماده سازیم.

سخن آخر آنکه ما از ایران آمده‌ایم، سرزمینی که بمنوان "Persia" برای شما آشنا تر است و این روایت که سه فرستاده‌ای که به هنگام تولد عیسی (ع) در بیت لحم حضور داشته‌اند، از "Persia" بوده‌اند، بقدری دیرینه است که بهتر بود هم سخنی خود را با آن آغاز کنم نه آنکه با آن پایان دهم. بهر حال بخاطر بیاوریم که این سه فرستاده اولین افرادی بودند که بشارت دادند که "مسیح بدنیآ آمده است".

* متن سخنرانی در

دومین سمپوزیوم بین الملل اسلام و ارتدکس، آن

ماه مه ۱۹۹۲